

توحید از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه (۱)

محمد تقی شریعتمداری *

چکیده: نگارنده در این گفتار، سه اصل برای بیان توحید از نظر قرآن یاد می‌کند: عدم مشابَهت خداوند تعالی با دیگر موجودات، مبرّا بودن خداوند از هر نقص، توفیقیت اسماء و صفات الهی. اصل اول (عدم مشابَهت)، تعبیری دیگر از توحید خدا است که مطلق و حقیقی است و با یگانه بودن برخی از آفریدگان در بعضی از ویژگی‌ها تفاوت دارد. براساس اصل دوم، مبرّا بودن خداوند از هر نقص و عیب، اصلی فطری است که انسان به محض شنیدن، آن را سازگار با فطرت خود می‌یابد. اصل سوم، انسان را از بیان صفات و اسماء الهی براساس عقل و درک خود باز می‌دارد.

نویسنده، جملاتی از خطبه ۱۸۱ و خطبه ۸۷ (اشباح) نقل می‌کند و در خلال توضیح آن، آیات قرآنی را که مؤید آن است، می‌آورد.

در بخش‌های بعدی این مقاله، دیگر خطبه‌های توحیدی نهج البلاغه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه / توحید / قرآن و توحید / تنزیه الهی / توفیقیت اسماء و صفات الهی / مبرّا بودن خداوند از نقص / خطبه اشباح.

حضرت آیت الله حاج شیخ محمد تقی شریعتمداری در سال ۱۳۱۳ شمسی در تهران به دنیا آمد.

درس‌های ابتدایی فارسی و ریاضیات را نزد پدر بزرگوارش مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ غلامرضا شریعتمداری و بخشی از آن را نزد استاد بزرگوار حاج سید حسین مدرسی خواند، و به مدارس رسمی نرفت.

همچنین قسمت عمده ادبیات عرب - صرف و نحو - را از مرحوم والد خود فراگرفت و در سال ۱۳۲۸ شمسی به مدرسه مروی تهران رفت، که از آن زمان تاکنون در همان مدرسه به تحصیل، مباحثه و تدریس اشتغال داشته و دارد.

ایشان، محضر اساتیدی را در حوزه علمیه تهران درک کرده است، از جمله:
 - درس ادبیات: قسمتی نزد مرحوم آیه الله حاج سید مرتضی تنکابنی و قسمتی نزد حجة الاسلام سید مرتضی آل طعمه.
 - لمعتین، قوانین، معالم و شرایع، نزد مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج سید صدرالدین رضوی قمی.

- فلسفه نزد آیات عظام مرحوم حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، و عمدتاً نزد استاد شهید مطهری.

- کفایه، رسائل و مکاسب، نزد مرحوم آیه الله حاج سید عباس آیه الله زاده اصفهانی (فرزند مرحوم آیه الله العظمی سید محمد فشارکی اصفهانی). علاوه بر این، کفایه را نزد مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالرزاق قائنی نیز فراگرفت.

- دروس خارج، عمدتاً نزد مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمد تقی آملی، که تقریرات اصول و قسمتی از تقریرات فقه ایشان را نوشته است.

همچنین در دروس خارج آیات عظام حاج سید احمد خوانساری، حاج شیخ عبدالرزاق قائنی و سید ابوالحسن رفیعی قزوینی شرکت کرده است.

معظم له، پس از ارتحال مرحوم آیه الله العظمی خوانساری تدریس دروس خارج را آغاز کرده است.

سجادیه، دوره‌های مختلف احکام برای سطوح مختلف (جوانان، بازاریان و ...) را تدریس کرده است.

در شمار آثار چاپ شده ایشان، می‌توان از کتابهایی نام برد مانند:

- تعلیقات علی تقریرات شرح المنظومة للاستاذ المطهری، جلد اول (مجلدات بعدی

در دست چاپ است).

- تعلیقات علی شرح الصحیفة السجادیة

- شرح خطبة الزهرا سلام الله علیها (شرح خطبه فدکیه به زبان عربی)

- شرح خطبه فدکیه (فارسی)

- مباحله

علاوه بر این، تقریرات دروس جمعی از اساتید دیگر را نگاشته، که تاکنون منتشر

نشده است. تقریرات دروس ایشان را نیز بعضی از تلامذۀ معظم له نگاشته‌اند. از خداوند

متعال، برای این فقیه بزرگوار، طول عمر و توفیق خدمت روزافزون مسئلت داریم.

فصلنامه سفینه

مقدمه

هدف از این نوشتار، بحث در شیوۀ خاص قرآن کریم در خداشناسی و توحید و نیز

روش مخصوص امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - در این مسئله و مقایسه

بین آن دو و نشان دادن مشابهت کاملی است که بین روش قرآن و روش امیرالمؤمنین

- علیه الصلوة والسلام - وجود دارد.

قبل از ورود در این بحث، توجه به این نکته لازم است که یکی از امتیازات فوق‌العاده

بارز قرآن کریم، آن است که همیشه دعوت به علم و فهم و تفکر و تعقل و پیروی از برهان

و استدلال می‌فرماید و کسانی را که بدون دلیل و برهانی به یک عقیده معتقد شده‌اند،

سخت نکوهش می‌کند.

جملاتی از قبیل *أفلا تعقلون* (انبیاء، ۶۷)؛ *أفلا تبصرون* (قصص، ۷۲)؛ *لعلکم تتفکرون* (بقره،

علم فتخرجوه لنا (انعام، ۱۴۸)؛ إئتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم (احقاف، ۴)؛ و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما آلفینا علیه اباؤنا او لوکان اباؤهم لا یعقلون شیئاً و لا یهتدون (بقره، ۱۷۰) و نظائر آنها و مکررات آنها، همگی نشان دهنده همین معنی است.

با توجه به این نکته، باید ببینیم که قرآن کریم برای عقائد و معارف مطرح شده از جانب خودش چه دلالتی را مطرح کرده است؟ و با وجود این شیوه که قرآن از همه گروه‌ها برهان و دلیل می‌طلبد، آیا ممکن است که خودش برای مطالب خود دلیل نیابد؟ و آیا جا دارد که ما برای معارف اسلام، از جای دیگر طلب دلیل کنیم؟ و آیا برای یک مسلمان معقول است که معتقد شود که استدلال صحیحی برای توحید یا نبوت یا سایر عقائد اسلامی وجود داشته باشد و خود قرآن و پاسدارانش (ائمہ هدی علیهم السلام) به آن تمسک نکرده باشند؟ در این نکته نیک دقت فرمایید.

ما بنا را بر آن گذاشته‌ایم که باید دلایل معارف اسلامی را از خود قرآن کریم و معلمانش فراگیریم نه از دیگران. اکنون باید بنگریم که روش قرآن در خداشناسی چیست؟

از مطالعه آیات قرآن در باب توحید، به سه خصیصه و امتیاز برخورد می‌کنیم که عیناً همان سه خصیصه در خطب امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - و روایات سائر ائمہ هدی - علیهم الصلوٰة و السلام - وجود دارد، به طوری که ذهن به سرعت منتقل می‌گردد که کلام امیرالمؤمنین و فرزندانش - صلوات الله و سلامه علیهم - همانا بسط و شرح قرآن است. این سه خصیصه از این قرار است: عدم مشابَهت با سایر موجودات، مبرا بودن از هر نقص، توقیفیت اسماء.

۱ - عدم مشابَهت

قرآن کریم چنین می‌فهماند که خدا - جلّ جلاله - را با هیچ یک از موجودات دیگر نمی‌توان مقایسه کرد، و این که هیچ‌گونه تشابه و تسانخی بین خدا و خلق نمی‌باشد و اساساً شناخت او بر مبنای مغایرت با مخلوقات است، والا آنچه مشابه مخلوقات فرض

شده است خدا نیست. سعدی شیرازی هم به همین معنی اشاره کرده است که : *Archive of SID*

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و زهرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم. در این باره، سوره توحید بهترین و رساترین سخن است. **قل هو الله احد**. خدای متعال را به احدیت و یگانگی معرفی می‌کند. مفسرین و لغویین تصریح کرده‌اند که احدیت مخصوص ذات اقدس او است و ذات هیچکس دیگر به احدیت موصوف نمی‌گردد، یعنی این قرآن است که کلمه احد را به صورت وصف مثبت به کار برده و آن را صفت خدای متعال قرار داده است، به گونه‌ای که در هیچ جای دیگر این کلمه وصف معرف کسی قرار نگرفته است. به عبارت دیگر، این خداست که موصوف به یگانگی می‌باشد و هیچکس دیگر نه.

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

یکی این که یگانگی خدا مطلق است و اختصاص به صفت خاص و شأن خاصی ندارد. توضیح این که ما وقتی انسان را مثلاً توصیف به یگانگی می‌کنیم، این توصیف مطلق نیست، بلکه فرضاً می‌گوئیم: زید در علم فقه یگانه است، سعدی مثلاً در شعر یگانه است، فلان قهرمان در کشتی یگانه است. ولی این موارد، تفاوت اساسی با توحید دارد. در توحید می‌گوییم: خدای متعال در ذات، یگانه است، سنخ ذات او با همه ذاتها مغایر است و در همه شؤنش منحصر به فرد است.

طبرسی در مجمع البیان گوید: «... و اذا قيل هذا الرجل انسان واحد، فهو واحد في معنى صفة. و اذا وصف الله تعالى بائه واحد، فعناه انه المختص بصفات لا يشاركه فيها احد غيره. نحو كونه قادراً لنفسه عالماً حياً موجوداً كذلك»

دیگر این که یگانگی خدای متعال حقیقی است، مغایرت او با سایر موجودات چنان است که هیچکس مقارب ذات اقدس او نیست و حتی بطور مجاز و مسامحه هم نمی‌توان کسی را همتای او دانست.

توضیح این که وقتی می‌گوییم سعدی در شعر یگانه است، می‌توان شاعر دیگری یافت که قریب الافق به او باشد و او را تقریباً همتای سعدی دانست. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اوصاف کمال بشری اشرف و افضل خلایق است و از این جهت یگانه است، ولی

می‌توان حضرت علی - علیه الصلوة والسلام - را نظیر و همتای او شمرد، زیرا یک درجه

از او پایین‌تر است و تقریباً هم‌سطح او است، ولی خدای متعال هیچگونه ثانی ولو تقریبی ندارد، چه آنکه او عالم بالذات است و همه خلایق جاهل بالذات می‌باشند. او غنی بالذات است و همه خلایق فقیر بالذات هستند. قال الله تعالی: یا ایها الناس انتم الفقراء لله والله هو الغنی (فاطر، ۱۵)

لهذا نمی‌توان گفت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک درجه از خدا پائین‌تر است، زیرا هیچکس با خدا مقایسه نمی‌شود و اصولاً سنخ او غیر از سنخ خلایق است. و این که از لسان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته شده است «انا اصغر من ربی بستتین» (و مرحوم شبر در کتاب مصابیح الانوار، آن را به دو وجه توجیه فرموده است) صحیح نمی‌باشد و سند هم ندارد. باری ذات حق تعالی ناشناخته است و به همین دلیل، از بحث در ذات او نهی اکید شده است: و انّ الی ربک المنتهی. (نجم، ۴۲)

به بیان روشن‌تر، معرفتی خدا در قرآن براساس یگانگی او و مغایرت با سایر موجودات است: لیس کمثله شیء (شوری، ۱۱). حتی فرض وجود دو خدا به نشناختن خدا برمی‌گردد، یعنی آنچه که دو فرد برایش تصوّر شود، غیر خدا است. و آیه کریمه «و ما من اله الا اله واحد» (مانده، ۷۳) همین را می‌فهماند.

به عبارت دیگر، کثرت و تعدّد از خواصّ شناخته‌های ما و اجسام و ممکنات است، در حالی که ادراک ما در مورد خدای متعال، این است که او موجودی است مغایر همه این‌اشیایی که ما می‌توانیم بشناسیم و احکام این‌اشیاء - که از جمله آنها فرض کثرت و تعدّد است - بر او جاری نمی‌باشد.

۲ - مبرّا بودن از هر نقص

از آیات قرآن کریم چنین فهمیده می‌شود که قرآن، خدا را از هر نقص و عیبی منزّه می‌داند، و ذات اقدس او را دارای اسماء حسنی و صفات علیا می‌داند و این را ضروری می‌داند، بطوری که نیاز به استدلال ندارد، یعنی فطری است و مانند سایر فطریّات، مورد اذعان همه عقول سلیمه است.

توضیح این که یک سلسله امور است که وقتی بر انسان عرضه می شود، عقل انسان صحت آن‌ها را بدون تردید می پذیرد و برای آنها مطالبه دلیل نمی کند، مانند زشتی خیانت و حسن امانت. و از این قبیل است موارد زیر:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ (بقره، ۲۴): أَفَنُيْهِدِي إِلَى الْحَقِّ أَنْ يَتَّبِعَ أُمَّ مِنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي (يونس، ۳۵): أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ (بقره، ۸۵): هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانَ (الرحمن، ۶۰): وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا (شوری، ۴۰): لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف، ۲): وَ مِنْ أَظْلَمِ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ (انعام، ۲۱). چنانکه ملاحظه می شود این مطالب فطری است و نیازی به استدلال ندارد.

آیاتی که وصف کمال برای خدای عزوجل می کند، همین گونه است. لهذا هیچ وقت از ناحیه کسی مطالبه دلیل بر آنها نشده است و حتی دشمنان اسلام هم اعتراض نداشته اند. مثلاً حضرت یوسف عليه السلام به یاران زندانی خویش می گوید: «أَأْرَابَابِ مَتَفَرِّقُونَ خَيْرَ إِمِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (یوسف، ۳۹) یعنی همان طوری که گفته می شود «هل جزاء الاحسان الا الاحسان» وصحت آن معلوم است، همین طور گفته می شود که خدای واحد قهار خوب است و این اعتقاد صحیح است، نه اعتقاد به خدایان متعدّد.

نباید پنداشت که این سخن، خطابی و ذوقی است. کلام خدا از چنین سستی و وهنی، منزّه است. بلکه فطری و یقینی است. از این رو به دنبالش به طور قاطع می فرماید: ما تعبدون من دونه الاّ أسماء سمیتوها انتم و آباؤکم ما أنزل الله بها من سلطان، یعنی آنچه غیر از خدا می پرستید، جز لفظی بی واقعیت نیست و هیچ دلیلی ندارد (بنگرید چقدر محکم استناد به دلیل را می طلبد)



آیات دیگر در زمینه فطری بودن توحید

همانند آیه سوره یوسف، آیات دیگری بر فطری بودن توحید و دیگر صفات خدا دلالت دارد:

اول - در محاجّه حضرت ابراهیم عليه السلام با ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشید پرستان و اثبات این که ربوبیت آنها باطل است، می فرماید: لا احبّ الاقلین (انعام، ۷۶) گویی

حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: حضور نداشتن ربّ و غیبت او از مربوب خود، نقص

است و ناقص شایسته پرستش نیست، یعنی در فطرت من نهفته است که ربّ من ناقص ندارد.

دوم - در نکوهش مشرکان که برای خدا فرزند قائل شده اند و آن را دختر انگاشته اند، می فرماید: **أَوْ مِنْ يُشْوَاءُ فِي الْحَلِيَّةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرِ مَبِينٍ** (زخرف، ۱۸)
چنین می فهماند که اگر برای خدا فرزندی فرض شود، نباید ناقص باشد؛ زیرا فرزند به پدر شباهت دارد، در حالی که در الوهیت، نقص معنی ندارد.

سوم - در آیات متعدد برای خدا اسماء حسنی ذکر شده است، بدون آنکه برای آن استدلالی آورده شود یعنی صحت مطلب واضح تلقی شده است.

الف: ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون (اعراف، ۱۸۰)

ب: قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایّا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی (اسرى، ۱۱۰)

ج: الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی (طه، ۸)

د: للذین لا یؤمنون بالآخرة مثل السوء ولله المثل الاعلیٰ (نحل، ۶۰)

هـ: و هو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده و هو أهون علیه و له المثل الاعلیٰ فی السماوات والارض

و هو العزیز الحکیم (روم، ۲۷)

و: هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السماوات والارض و هو العزیز الحکیم (حشر، ۲۲ - ۲۴)

۳ - توقیفیت اسماء

سؤمین شاخصه‌ای که در خداشناسی قرآن کریم مشهود است، این است که خدای متعال، خود، وصف کردن خود را متکفل شده است و به کسی اجازه توصیف ذات اقدسش را نمی‌دهد، هرچند در نظر وصف‌کننده کمال باشد. در این باره آیه کریمه

از عباد مخلصين (به فتح لام) همان بندگان معصوم و حجّت‌های خدا هستند.
بر همین اساس، علماء بزرگوار اسلام تصريح کرده‌اند که اسماء الله توقيفيه است و کسی حق ندارد که خدا را به اسم یا صفتی که ثبوت قطعی از شرع ندارد توصیف کند. میرزای قمی (ره) در قوانین در بحث اطّراد (از علائم حقیقت) از اطلاق کلمه متجوّز، «سَخَى» بر خدا منع کرده و دلیل آن را توقيفیت اسماء الله ذکر کرده است. شیخ مفید، (به نقل صاحب توضیح المراد) در اوائل المقالات می‌فرماید: «أَنَّهُ لَا يَجُوزُ تَسْمِيَةَ الْبَارِي تَعَالَى الْأَبْسَمَى بِه نَفْسِهِ فِي كِتَابِهِ، أَوْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ أَوْ سَهَاءَ بِه حُجَّجِهِ مِنْ خَلْفَاءِ نَبِيِّهِ. وَ كَذَلِكَ أَقُولُ فِي الصَّفَاتِ. وَ هَذَا تَطَابُقُ الْإِخْبَارِ عَنْ أَلِ مُحَمَّدٍ...». علامه حلّی پس از بحث درباره الم و لذت و بیان این که لذت (عقلی) به معنای ادراک ملائیم است، می‌فرماید: «و اما اللذة بهذا المعنى، فقد اتفق الاوائل على ثبوتها لله تعالى، لأنه مدرک لاكمل الموجودات، اعنى ذاته فيكون ملتدّاً به. و المصنف (ره) کانه قد ارتضى هذا القول. و هو مذهب ابن نوبخت من المتكلمين، الاّ ان اطلاق الملتدّد عليه يستدعى الاذن الشرعى»

بر همین اساس، بر شیخ الرئيس - که بر خدای متعال اطلاق مبتهج نموده است - اعتراض شده است. عبارت ابن سینا در اشارات این است: (ج ۳، ص ۳۲۹)
«اجلّ مبتهج بشيء و هو الاول بذاته، لأنه اشدّ الاشياء ادراكاً لاشدّ الاشياء كمالاً، الذى هو برىء عن طبيعة الامكان والعدم، و هما منبعا الشرّ ولا شاغل له عنه، والعشق الحقيقى هو الابتهاج بتصور حضرة ذاتٍ.... والاول عاشق لذاته من ذاته عشق من غيره او لم يعشق، و لكنّه ليس لا يعشق من غيره، بل هو معشوق لذاته من ذاته و من اشياء كثيرة غيره»

برخی از طرفداران فلاسفه، در مقام دفاع از شیخ برآمده‌اند و گاهی توقيفیت اسماء را منکر شده‌اند و گاهی به جمله «يامرتاح» که در دعاء جوشن کبیر (بند ۶۵) آمده است استدلال کرده‌اند، چه آن‌که مرتاح به معنای خرّم و شاد آمده است و مبتهج نیز همین معنی را دارد.

این دفاع صحیح نیست، زیرا با وجود آیه کریمه «سبحان الله عما يصفون الاّ عبادالله المخلصين» (صافات، ۱۶۰) جایی برای انکار توقيفیت نمی‌ماند. به علاوه کلمه مرتاح که در

دعاء جوشن کبیر آمده است، نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، زیرا کلمه مرتاح همان *Archive of SID*

طوری که به معنای خرّم و خرسند آمده است، به معنای خرّم‌کننده و خرسندکننده هم آمده است، که اطلاق آن به معنای دوم بر خدای متعال مانعی ندارد.

استاد بزرگوار ما و علامه محقق کم‌نظیر مرحوم آیه الله حاج شیخ ابوالحسن شعرانی (قدس سره) در این مقام سخنی فرموده است که درست نیست و شایسته مقام ایشان نیست. ایشان در شرح تجرید فارسی در بحث صفات خدا فرموده است که باکی نیست که خدای متعال را به لذت و ابتهاج عقلی متصف کنیم. وی فرموده است: «لذت همان ادراک است». ما می‌گوییم: چنین نیست، بلکه لذت همراه با ادراک است و مانند همه حالات نفسانی معلوم به علم حضوری است. و از این که خدا را به علم و آگاهی وصف می‌کنیم، نمی‌توان نتیجه گرفت که می‌توان او را به ابتهاج و التذاذ توصیف کرد. زیرا خدای متعال عالم به لذات و آلام می‌باشد و نمی‌توان او را ملتذ و متألم دانست، چنانکه بوعلی سینا نگفته است که لذت ادراک ملایم است، بلکه ادراک ملایم را دلیل التذاذ دانسته است.

توحید در نهج البلاغه

اکنون سراغ خطبه‌های امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - در نهج البلاغه برویم و ببینیم این شاگرد اول قرآن کریم و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چگونه از خدا سخن می‌گوید و تعبیرات توحیدی او چیست.

همان سه خاصه و امتیازی که در توحید قرآن ملاحظه می‌شود (عدم مشابَهت با سایر موجودات، مبرا بودن از هر نقص، توقیفیت اسماء) در کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام هم دیده می‌شود.

اکنون چند خطبه را بررسی می‌کنیم و به موارد خاصه‌های فوق اشاره می‌کنیم:

- ۱ - در خطبه ۱۸۱ (۱۸۴ - ۲۲۸) به تفصیل درباره توحید سخن فرموده است و سید رضی (ره) درباره آن می‌گوید: «این خطبه، از اصول علم، مطالبی را حاوی است که هیچ خطبه دیگر به آن فزونی ندارد.» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در این خطبه می‌فرماید:

ترجمه: «کسی که برای او چگونگی ذکر کند، او را به یکتایی نشناخته است» یعنی هرگاه برای خدا کیفیتی - مانند سایر موجودات - فرض شود، همانند سایر موجودات می‌گردد و دیگر لزوماً یکتا نخواهد بود.

«و آن کسی که مثلی برای او بیانگارد، به حقیقت او نرسیده است. و آن کس که او را شبیه به چیزی پندارد، او را قصد نکرده است (یعنی ذهنش به سوی چیزی غیر خدا متوجه شده است) و آن کسی که او را به شکلی تصور کند و مورد اشاره قرار دهد، وی را نخواسته است» همه این جملات به یک معنی اشاره دارد و آن این است که ذهن ما - که به چگونگی‌های اشیاء آشنا است - چیزهایی را که مخلوق می‌باشند درک می‌کند، در حالی که وقتی معرفت ذهن به خدا صحیح است که بفهمد او مانند مخلوقات نیست و طورش طور دیگر است. این همان معنای یگانه بودن و معنای «لیس کمثله شیء» است. و در غیر این صورت، نه خدا را شناخته و نه یگانگی او را دریافته است.

سپس در ادامه می‌فرماید:

«کل معروف بنفسه مصنوع»

«هر چیزی که خودش و ذاتش شناسایی شود، مخلوق و آفریده است»

از این جمله فهمیده می‌شود که معرفت خدا، تنها از راه آیات و نشانه‌ها ممکن است. و این که جمعی گفته‌اند که بدون توسط آیات، می‌توان خدا را از تأمل در حقیقت هستی شناخت و آن را «برهان صدیقین» نامیده‌اند، درست نیست.

البته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگر فرموده است:

«لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان، ولكن تدرکه القلوب بحقائق الایمان»

«چشم‌ها با نگرستن او را درک نمی‌کنند، ولی دل‌ها به حقیقت ایمان او را درک می‌کنند»

این کلام، اشاره به راه دیگری برای معرفت خدا ندارد، بلکه نتیجه همان دقت در آیات را - که حقیقت ایمان را در دل استوار می‌کند - بیان می‌فرماید، چنانکه در قرآن کریم هم می‌فرماید:

شیوه قرآن کریم در معرفی خدای تعالی، توجه دادن به نشانه‌های او در آفرینش است. اینک چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

اول - و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم انّ فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک الّتی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بثّ فیها من کلّ دابة و تصریف الرّیاح و السحاب المسخّربین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون (بقره، ۱۶۴)

دوم - انّ فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا لیاب. (آل عمران، ۱۹۰)

سوم - و من آیاته ان خلقکم من تراب - تا - و لکن اکثر الناس لا یعلمون (روم، ۲۰ تا ۳۰).
چهارم - خلق السموات و الارض بالحقّ تعالی عمّا یشرکون - تا - ان الله لغفور رحیم (نحل، ۱۸ تا ۳)

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه خطبه به فرق بین فاعلیت خدا و دیگران اشاره کرده، چنین می‌فرماید:

«فاعل لا باضطراب آله، و مقدر لا بجول فکرة، غنیّ لا باستفاده»

فاعلیت او همچون مخلوقات نمی‌باشد که با به کارگرفتن ابزار یا همراه با حرکت باشد. و تقدیر فرمودن و اندازه دانش به اشیاء با جولان دادن اندیشه نیست.

در ادامه خطبه، دوباره به مغایرت ذات او با هر چیز دیگر می‌پردازد و می‌فرماید:
«بتشعیره المشاعر عُرّف أنّ لا مشعر له، و بمضادّته بین الامور عرف أنّ لا ضدّ له، و بمقارنته بین الاشیاء عُرّف أنّ لا قرین له»

«به اینکه برای مخلوق‌ها مشاعر (راه‌های شعور مانند گوش و چشم و زبان) قرار داده است، دانسته می‌شود که او چون آنان نیست و مشاعر ندارد. و با برقراری تضادّ بین جمعی از آفریدگانش، دانسته می‌شود که ذات پاک او از دائره تضادّ بیرون است و ضدّی برایش متصوّر نیست. و همچنین وی بعضی از آفریدگان را قرین و همدم بعضی دیگر فرموده است (مانند زوجین)، پس او را قرین و همدمی نیست»

«لا یجری علیه السکون و الحركة. و کیف یجری علیه ما هو أجراء و یعود فیه ما هو ابداء و یحدث فیه ما هو أحدثه؟ اذن لتفاوتت ذاته و لتجزأ کنهه و لامتنع من الازل معناه، و لکان له وراء اذ وجد له أمام، و لالتمس التمام اذ لزمه النقصان، و اذن لتقامت آية المصنوع فیه و لتحوّل دليلاً بعد أن کان مدلولاً علیه»

«حرکت و سکون در او راه ندارد. و چگونه می‌تواند در او راه داشته باشد چیزی که خودش پدید آورده است؟ و چگونه ممکن است بر او چیره و حاکم شود آنچه که خودش آفریده است؟ اگر چنان شود، ذاتش جزء پذیر شود و از ازلت بیرون رود، و پیش و پس پیدا کند، و نقص در او راه یابد، و خلاصه نشانه مخلوق در او دیده شود و خود دلیل بر خالق گردد»

خلاصه استدلال این است که طور مخلوق با طور خالق دو تا است و حکم این غیر حکم آن است. این استدلال بر حسب اصطلاح اهل منطق، خلف نامیده می‌شود و بسیار متقن است. همه سخن به آیه کریمه «لیس کمثله شیء» برمی‌گردد و اصل این سخن، فطری و ضروری است که :

اگر بنا است خالق در کار باشد (که البته هست)، باید حکم او غیر حکم مخلوقات و سنخ او غیر سنخ ممکنات باشد.

۲- در خطبه ۸۷ (خطبه اشباح) می‌فرماید :

«الحمد لله الذی لا یفرّه المنع و الجمود، ولا یکدیه الاعطاء و الجود. اذ کل معطٍ منتقص سواه، و کل مانع مذموم ما خلاه. و هو المئان بفوائد النعم و عوائد المزیذ و القسم. عیاله الخلق، ضمن ارزاقهم و قدر أقواتهم. و نهج سبیل الراغبین الیه و الطالبین ما لیه. و لیس بما سُئل بأجود منه بما لم یُسأل»

«سپاس خدای را که ندادن و نبخشیدن، موجب فزونی دارای‌اش نمی‌گردد و عطاء و بخشش کردن، او را به مشکل نمی‌افکند، زیرا هر بخشنده غیر او، کاستی می‌یابد و هر خودداری کننده از عطاء جز او، مذموم و نکوهیده است.

و او است مرحمت کننده فائده‌ها و سودهای نعمت‌ها. نان خورهای او آفریدگانش، روزی ایشان را به عهده گرفته و غذای هریک را معین فرموده است و راه را برای راغبان و طالبان به

درگاهش گشوده است. و جود او نسبت به آنچه از او درخواست شده یا نشده، یکسان است» *Archive of SID*

این بخش - که ستایش خدای تعالی به کمالها و اسماء حسنی می‌باشد - یقینی و فطری است (اصل دوم) و در آن دو نکته جلب توجه می‌کند:

اول این که منع عطاء از جانب خدا، موجب مذمت او نمی‌گردد، زیرا عین حکمت و حق است و از کمبود و بخل نیست، بلکه جود و احسان است. چنانکه حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: «هو الجواد ان أعطی و هو الجواد ان منع» (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۹)

این نکته را از قرآن کریم نیز می‌توان استفاده کرد. در قصه قارون و هلاکت وی می‌فرماید:

«و أصبح الذين تمنوا بمكانه بالامس يقولون ويكأن الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده و يقدر. لولا ان من الله علينا لخسف بنا ويكأنه لا يفلح الكافرون.» (قصص، ۸۲)

این آیه می‌فهماند که ممنوعیت از ثروتی که موجب خسف و هلاکت است، منت خدا بر بنده است.

دوم این که درخواست و دعای بنده، تأثیری در وجود خدای متعال ندارد و - به اصطلاح - تحریک صفت بخشندگی نمی‌کند. دعاء هرچند موجب بهره‌مند شدن بنده از جود خدا است، ولی تغییر در ناحیه بنده رخ می‌دهد که قابل گرفتن عطاء می‌گردد نه در ناحیه خدا.

سپس در ادامه می‌فرماید:

(در پاسخ کسی که خواسته بود که حضرتش خدا را چنان وصف کند که عیانش ببیند، امیر علیه السلام غضب فرمود و این خطبه را انشاء کرد)

«... الاوّل الذی لم یکن له قبل، فیکون شیء قبله. و الآخر الذی لیس له بعد، فیکون شیء بعده. و الرّادع أناسیّ الابصار عن أن تناله او تدرکه. ماختلف علیه دهر، فیختلف منه الحال. ولا کان فی مکان، فیجوز علیه الانتقال»

در جمله اخیر، برتر بودن او را از زمان و مکان بیان می‌فرماید و به طور واضح دلالت می‌کند که موجود، اگر زمانی باشد، اختلاف حالات و تغیرات خواهد داشت (همچون

انسان که کودکی و جوانی و کهنلت و پیری دارد). و اگر محدود به حدّ مکانی باشد، نقل *Archive of SID*

و انتقال برایش منظور است. هدف از این جمله، بیان این مطلب است که او را با موجودات دیگر - که محدود به زمان و مکان می‌باشند و ما با آنها آشنایی داریم - نباید قیاس کرد. منتهای این معرفت، همان مغایرت خالق و مخلوق است (اصل اول)، اما کوشش برای تصوّر ظرف دیگری برای ذات اقدس او (مانند آنچه دهر یا سرمد نامیده می‌شود) مقصود نیست، کما این که معقول هم نمی‌باشد. و اصطلاحات فلاسفه (دهر - سرمد) معنای شناخته شده‌ای ندارد.

۳- باز در همان خطبه، از اصل سوّم سخن به میان آمده است. در پاسخ کسی که از حضرت می‌خواهد که خدا را چنان توصیف کند که عیان دیده شود، غضب فرموده و می‌فرماید :

« و انظر ايها السائل ! فما ذلك القرآن عليه من صفته، فائتمّ به و استضيء بنور هدايته. و ما كلّفك الشيطان علمه ممّا ليس في الكتاب فرضه ولا في سنة النبي ﷺ و ائمة الهدى أثره، فكل علمه الى الله سبحانه، فان ذلك منتهى حقّ الله عليك. و اعلم ان الراسخين في العلم، هم الذين اغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب، الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب. فمدح الله عزّوجلّ اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علماً. و سمى تركهم التعمّق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخاً. فاقتصر على ذلك ولا تقدّر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك، فتكون من الهالكين »

واضح است که سائل در این مقام - وقتی که می‌گوید : خدا را برای ما چنان توصیف کن که گویا او را عیان می‌بینیم - از پیش فرض کرده است که خدا دارای چگونگی‌ها و اوصاف آفریدگان می‌باشد و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله عليه خصوصیات آن‌ها را خواسته است. حضرت در پاسخ وی به بهترین وجه فهمانیده است که اساساً این گونه اندیشه‌ها بیگانه از خداشناسی است و از وسوسه‌های شیطانی است، و در معرفت خدا می‌باید از بیان قرآن کریم و پیامبر اکرم ﷺ و پیشوایان هدایت (که مصداقش در آن زمان خود حضرت بوده است) پیروی کرد و بس (اصل توقیفیت).

اینک ترجمه کلمات حضرت :

«پس ای پرسش کننده! بنگر تا آنچه قرآن در وصف خدا آورده است پیروی کن و به نو *Archive of SID*

هدایتش استضاء کن. و آنچه که در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان هدایت اثری از آن نیست و شیطان به تو تکلیف می‌کند، رها کن و علم آن را به خدای سبحان واگذار، که این نهایت حق خدای تعالی بر تو است.

و بدان که راسخان در علم (ثابت قدمان و پیش‌تاختگان در دانش) کسانی می‌باشند که به طور اجمال اقرار دارند به آنچه که تفصیلش را نمی‌دانند، از غیب‌های ممنوع و پوشیده شده. پس خدای متعال آنان را ستوده است و اعترافشان را به عجز و ناتوانی علم دانسته، و دخالت نکردن و باریک‌نشدنشان را در آنچه که مکلف به بحث از کنه آن نشده‌اند، رسوخ و ثبات نامیده است. پس بر این مطلب اکتفاء کن و عظمت خدا را به اندازه عقلت نسج که از هالکان خواهی شد»

در حقیقت، راسخان در علم، خدا را به ناشناخته بودن می‌شناسند. و این عظیم دانستن خدا است که بدانند قابل شناخت نیست. و کسانی که پا فراتر نهاده‌اند و می‌خواهند عظمت خدا را به قدر درک خود بگیرند به خطا رفته‌اند.

از اینجا دانسته می‌شود که کوشش‌هایی که فلاسفه در بحث علم ذاتی حق تعالی کرده‌اند، همه بی‌مورد است، مخصوصاً با توجه به این که علم عین ذات است و ذات مجهول الکنه است. پس سخنان شیخ الرئیس در باب علم حق تعالی که به صورت مرتسمه قائل شده است و خواجه طوسی که بی‌تابانه به رد آن پرداخته است و راه دیگری مطرح کرده است و همچنین سایر فلاسفه که وجوه دیگری ارائه کرده‌اند همه بیهوده بلکه ممنوع است و مصداق «اقتحام در سُددِ مضروبهِ دون الغیوب» است.

سخن را در این نوشتار به پایان می‌بریم و بعد از این - به توفیق خدای متعال - خطبه‌های توحیدی نهج‌البلاغه را مورد بررسی قرار می‌دهیم و مواضع سه اصل مذکور در این مقاله را نشان می‌دهیم.

تجدید از دیدگاه قرآن و نهج‌البلاغه (۱)

